

برنامه جامع امیرکبیر برای جلوگیری از مهاجرت نخبگان

میرزا تقی خان همزمان با اختصاص ۴۱ کیلوگرم طلا، معادل ۳ درصد از کل بودجه کشور برای تسهیل پرورش نخبگان، به تأمین فضای آموزشی و پژوهشی آن‌ها در داخل کشور و همچنین، در نظر گرفتن امتیازات ویژه کسب و کار، مانند معافیت مالیاتی برای این افراد دست زد



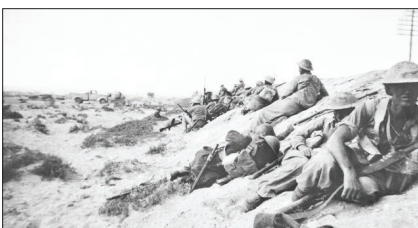
سردر ورودی دارالفنون

جواد نوائیان رودسری – آغاز دوران صدارت امیر کبیر، با بحران‌های شدید مالی همراه بود. بی‌کفایتی دولتمردان عصر محمد شاه و رویکردهای گاهی ناپخته‌دانه حاجی میرزا آقااسی، صدر اعظم صوفی مسلک شاه قاجار، باعث وارد آمدن آسیب‌های جدی به ساختارهای مالی و درآمدی حکومت شده بود. افزون بر این، فساد همه‌گیر دمار از روزگار دولت در می‌آورد و با هدررفت درآمدها و خالی شدن خزانه، ظاهراً دیگر مجالی برای توسعه زیرساخت‌ها و فکر کردن به تقویت آن‌ها وجود نداشت. آر. جی. واتسن در کتاب «تاریخ ایران از پیدایش تا سال ۱۸۵۸ م» که آن را در ۱۸۶۶ م در لندن منتشر کرد، صادقانه می‌نویسد: «شاید هیچ متخصص مالی، در هیچ زمانی، گرفتار وضع ناهنجاری نشده باشد که میرزا تقی خان گرفتار آن بود.» فرانت، کاردار سفارت انگلیس در گزارش‌های محرمانه به پالمستون، وزیر خارجه وقت انگلیس، به تشریح این آشفتگی می‌پردازد و به عنوان نمونه به ماجرای گارد سلطنتی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «گارد خاصه سلطنتی که در زمان فتح‌علی شاه از ۶۰۰ سواره نظام زبده تشکیل شده بود، به تازگی عده‌ای را راوی کاغذ، چهار هزار نفر نوشته‌اند و به حقیقت بیش از ۳۰۰ نفر نبودند.» در چنین شرایطی، کسری بودجه بیداد می‌کرد و باید فکر عاجلی در باره‌ای می‌شد اما این وضع اسف‌بار باعث نشد که از توجه امیر کبیر به ایجاد و تقویت زیرساخت‌ها و توجه به منابع ملی، اعم از مادی و انسانی کشور غافل شود. او در حالی که خزانه مملکت تنها ۳۰۰ هزار تومان طلا ذخیره داشت، دست به اقدامی شجاعانه زد که باید آن را نخستین تلاش برای حفظ نخبگان ایرانی در کشور، تقویت دانش و آگاهی آن‌ها و فراهم آوردن وسایل فعالیت‌شان در سرزمین مادری دانست.

■ نخبگان باید در کشور بمانند

هنوز چند صبحاچی از آغاز صدارت میرزا تقی خان نگذشته بود که فکر تأسیس دارالفنون را عملی کرد؛ در حالی که در کشورهای همسایه ایران، به استثنای روسیه تزاری، خبری از تأسیس چنین

تاریخ جهان
نوائیان



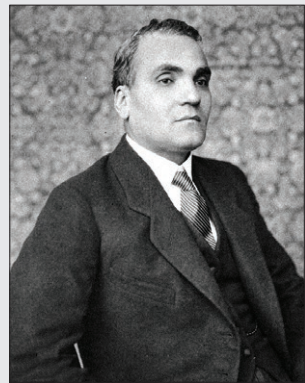
هیترل سوادای رسیدن به منابع نفتی خاورمیانه را داشت. او نقشه ویژه ایرانی می‌کرد؛ نخست حمله به شوروی و رسیدن به منابع نفتی قفقاز و دوم، در اختیار گرفتن شمال آفریقا و حرکت به سوی منابع نفتی حاشیه خلیج فارس. این رویکرد دلیلی مهم و راهبردی داشت؛ آلمان‌ها از نظر سوخت و منابع انرژی به شدت در مضیقه بودند. با بالاگرفتن آتش جنگ، منابع نفتی «پلوتیست» در رومانی، تنها منبع قابل اتکای نازی‌ها برای تأمین سوخت ماشین جنگ بود؛ منابعی که هر آن امکان داشت با حملات هوایی شوروی از دسترس خارج شود. با آغاز عملیات بارباروسا برای اشغال شوروی، در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، این احتمال هر لحظه تقویت می‌شد. از آن سو، شکست نیروهای ایتالیایی در «نبرد کمپس» از ارتش بریتانیا و عقب نشینی آن‌ها به داخل خاک لیبی، هیترل را درباره تکمیل نقشه نظامی‌اش دچار نگرانی کرد. به همین دلیل، اروین رومل، ژنرال برجسته و فوق العاده باهوش آلمانی، به شمال آفریقا فرستاده شد تا او را، بریتانیا را به سمت شرق عقب براند و ثانیاً، زمینه را برای پیشروی مطمئن به سوی خاورمیانه فراهم کند. رومل با استفاده از توان نظامی خود و به کارگیری لشکر ۱۰ لوفت‌وافه (نیروی هوایی آلمان) که در سیسیل ایتالیا مستقر شده بود، مانند صاعقه بر سر متفقین فرود آمد. انگلیسی‌ها خیلی زود فهمیدند که نبرد در برابر رومل، اصلاً شوخی نیست. آن‌ها باید با تمام توان، در برابر پیشروی او به سمت کانال سوئز می‌ایستادند. به همین دلیل، یگان‌ها و تیپ‌هایی از نیوزیلند، فرانسه آزاد، آفریقای جنوبی و استرالیا به جبهه شمال آفریقا منتقل شدند تا در برابر توفان رومل ایستادگی کنند. از بحث موافق متفقین، این تقویت نیرو، با افول توجه هیترل به شمال آفریقا همزمان شد. او خود را در آستانه دستیابی به منابع نفتی قفقاز می‌دید، پس چرا باید هزینه سنگین ادامه حضور در شمال

چند خط تاریخ
سید حسن تقی‌زاده (در گذشته ۸ بهمن ۱۳۴۸) یکی از مرموزترین سیاستمداران تاریخ معاصر است که شاید تا کنون، نقش و جایگاه وی در بسیاری از اتفاقات مهم و تأثیرگذار ۱۲۰ سال اخیر، به درستی شناخته نشده. او تعدادی از سیاستمداران کهنه کار قاجار مانند یحیی دولت‌آبادی و دکتر محمد مصدق، در حلقه مشاوران رازخا، در دوران تصدی وزارت جنگ و نخست‌وزیری قرار داشتند. ارتباط میان

تقی‌زاده و مصدق، به عنوان دو سیاستمدار عهد قاجار، چندان دور از ذهن نیست. در خاطرات سید حسن تقی‌زاده، گاه به برخی گزارش‌ها درباره فعالیت‌های دکتر مصدق در یکی از آن‌ها، مربوط به ماجرای حکمیت میان یک تاجر ایرانی و یک بازرگان آلمانی است. تقی‌زاده می‌نویسد: «یک نفر تاجر کرمانشاهی دعوی‌ای با تاجر تخانه آلمانی ورنکس هاوس داشت، سر معامله توتون. تاجر کرمانشاهی ۲۰۰ هزار تومان می‌خواست. محکمه

رفتند. قرار حکمیت شد. تاجر کرمانشاهی، دکتر مصدق را حکم قرار داد و آلمانی، کنسول دانمارک را حکم کرد و این دو نفر مراشر حکم قرار دادند. بحث دو سه ماه طول کشید. عیال هم خشنود بود که چیزی عاید ما خواهد شد. دکتر مصدق می‌آمد. گاهی خانه دکتر مصدق می‌رفتیم، آخرش تمام شد. برای من واضح شد تاجر کرمانشاهی حق دارد. به مصدق السلطنته می‌گفتم: حکم بدهیم، مصدق می‌گفت: تأمل بفرمایید. اونمی خواست آن آلمانی را بزنجاند.

آخر یک روز گفتم فردا حکم را می‌دهم. گفت: خواهش دارم کمی صبر کنید. آن مرد کرمانشاهی را خواست. وقتی آمد او را اتوی اتافی گذاشت. آن آلمانی را هم صدا کرد و به او گفت پنج هزار تومان بول بیاور. ۱۰ هزار تومان هم می‌خواست می‌داد. آلمانی پنج هزار تومان آورد. مصدق تاجر کرمانشاهی را آورد و گفت: این پول را بگیر و حلال کن! آن بیچاره که حقش را بین برده بود، گریه کرد. ولی خوب، مجبور شد قبول بکند. بعد گفت: حق حکمیت چه باید



خاطرات سیاستمداران ایرانی

به‌دهیم؟ دکتر مصدق گفت: من چیزی نمی‌خواهم. آن آلمانی از خدایم خواست. من هم باین وضع نمی‌توانستم چیزی بگیرم. آن بیچاره تاجر کرمانشاهی، چهار پنج روز بعد آمد منزل ما و یک صندوق خربزه آورد. اصرار می‌کرد حق حکمیت از او بگیرم. گفتم: بردار ببر این‌ها را! ما که ظلم کردیم. خیلی بد گذشت. از حکمیت هم نتیجه‌ای نشد.

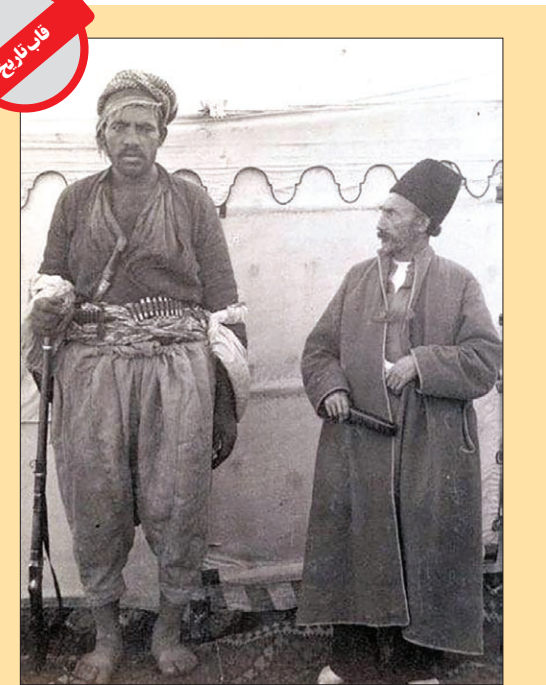
صص ۲۳۵ و ۲۳۶

نبردی که «ترمز دستی» مغولان را کشید!



گزارش تاریخی
رودسری

اوایل قرن هفتم هجری بود که هجوم مغولان به غرب آسیا آغاز و ایران به عرصه تاخت و تاز آن‌ها تبدیل شد؛ هجومی مصیبت‌بار که به اقرار مورخان، یک باره به حیات فرهنگی، علمی و اقتصادی خاورمیانه خاتمه داد. الگوی حملات مغولان، الگوی هجمه‌های پی‌درپی بود. الگویی که باعث می‌شد کمتر حاکم یا فرمانده نظامی، فرصتی برای پایداری و ایستادگی در برابر آن‌ها پیدا کند. این هجوم که همچون سیلی بنیان‌کن به سوی غرب در حال گسترش بود، تلاش نیروهای صلیبی حاضر در فلسطین را برای انعقاد عهدنامه نظامی با مغولان برانگیخت؛ خطری هولناک جهان اسلام را تهدید می‌کرد. با این حال، در آن شرایط سخت و هنگامه نبردهای سنگین مسلمانان در وجهه، یک حکومت مسلمان پرچم مقاومت در برابر مغولان را به دست گرفت؛ ممالیک بحری. آن‌ها که در مصر و شام حکومت می‌کردند و تجربه‌های طولانی در امر مقابله با صلیبیون داشتند، تصمیم گرفتند از آخرین مؤسلمانان در برابر این توفان بنیان‌کن، به هر قیمتی پاسداری کنند. اوایل شهریورماه سال ۶۳۹، بالاخره پای سرسازان مغول به منطقه شامات رسید. کیتوبقا، سردار آن‌ها، با وحشی‌گری تمام به شهرهای آباد منطقه تاخت؛ حلب و دمشق سقوط کرد و غارت شد. خبر این سقوط به مصر رسید. «ظاهر بیگز» بُندقداری، چهارمین سلطان ممالیک بحری، سپاهی متشکل از ۲۰ هزار نیروی زبده‌اراست و فرماندهی آن را به «سیف‌الدین قطز» شاهزاده‌ای از دربار خوارزمشاه، اصلاً بر خلاف پدر بزرگش، سلطان محمد خوارزمشاه، اصلاً اهل فراز میدان نبود، سپرد. سیف‌الدین برای غلبه بر مغولان، انگیزه فراوانی داشت؛ سرزمین اجدادی او غارت شده و حیثیت دودمان وی بر باد رفته بود. به این ترتیب، در ۱۳ شهریور سال ۶۳۹، نیروهای ممالیک بحری به فرماندهی سیف‌الدین در «عین جالوت» جایی



بادیگاردی از عصر قَجَر!

وقتی از بادیگارد صحبت می‌کنیم، معمولاً فردی اتوکشیده، خوش‌تیپ و البته نیرومندی به نظرمان می‌آید که بایک دست کت وشلوار مشکی و عینک آفتابی، در حالی که دست‌ان‌ش را به صورت متصل مقابل بدن نگه داشته است، پشت سر شخصی که او را استخدام کرده، ایستاده است. البته این تصویر رایج بادیگاردها در دوران ماست. اما در دوره قاجار، این چنین نبود؛ اصلاً کسانی که بادیگار دشخصی استخدام می‌کردند، زیاد در بند ظاهر و تیپ اشخاص نبودند؛ مهم این بود که بادیگار، در فرد قوی و توانمندی باشد و اگر هیبت ترسناکی هم می‌داشت که فیهالمراد در تصویر قاب تاریخ امروز، یک ثروتمند عصر قاجار را در کنار بادیگارش می‌بینید. بادیگاردی که اصلاً شباهتی به تصورات ما از افراد مشغول به کار در این حرفه ندارد!

بدهیم؟ دکتر مصدق گفت: من چیزی نمی‌خواهم. آن آلمانی از خدایم خواست. من هم باین وضع نمی‌توانستم چیزی بگیرم. آن بیچاره تاجر کرمانشاهی، چهار پنج روز بعد آمد منزل ما و یک صندوق خربزه آورد. اصرار می‌کرد حق حکمیت از او بگیرم. گفتم: بردار ببر این‌ها را! ما که ظلم کردیم. خیلی بد گذشت. از حکمیت هم نتیجه‌ای نشد.

خاطرات سیاستمداران ایرانی